



دیوید انان

ترجمه سید علاءالدین طباطبائی

اساطیر و سینمای فانتزی



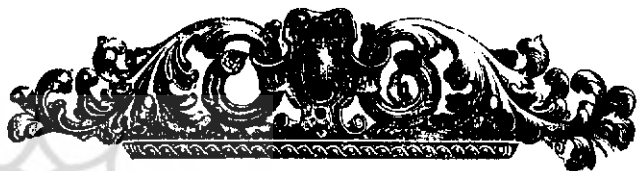
هنر ترسیم در آغاز بازنمایی از پرستش و گرامیداشت خدایان بود. در غارهای تروا - فریر^۲ که زادگاه هنر باستانی اروپا به شمار می‌آیند، تصاویری از شکارچیان در حال تعقیب حیوانات و نقوشی از جادوگر - طبیبان^۳ به چشم می‌خورد. در سحر و جادو، انسان و حیوان در هم می‌آمیزند. این نقوش در واقع از اجداد مینوتور کرتی^۴ یا موجودات نیمه انسان - نیمه حیوانی به شمار می‌آیند که در کتاب جزیرهٔ دکتر موروه اثر اچ. جی. ولز^۵ می‌توان آن را دید.

نقاش در این تصاویر نه تنها مهارت خویش را به نمایش می‌گذارد، بلکه از رهگذر ترسیم آنها، شاید این احساس به او دست می‌داده که تأمین غذایش ادامه خواهد یافت. قلمرو وسیعی از هنر باستان، به انسان - حیوانها اختصاص یافته و این واقعیت بیش از هر جا، در صورتکهای رقاصان هوپداست. مخلوق نیمه گرگ - نیمه انسان

سرخپوستان هوپی از جنبه‌ای مقدس و مذهبی برخوردار بود، حال آنکه انسان - گرگها در افسانه‌های اروپای قرون وسطی موجوداتی شیطانی به شمار می‌رفتند. (این موجودات در فیلمهای ترسناک کنونی، در هیئت موجوداتی که تجسم واقعی شیاطین و ارواح‌اند ظاهر می‌شوند.) گیلگمش^۶ قدیمیترین حماسهٔ به جای مانده از دوران باستان که حدود چهار هزار سال قدمت دارد، به شرح حال حزن‌انگیز قهرمانی آشوری می‌پردازد که با شیاطین در نبرد است و به دیدار مردگان می‌رود. این حماسه بسیاری از زمینه‌هایی را که در روزگار ما، جهان سینما را مشغول داشته است، تجسم می‌بخشد. گیلگمش موجودی است نیمه خدا - نیمه انسان و یار و همراه او انکیدو^۷، مردی وحشی که نزد حیوانات پرورش یافته است. آن دو بر شیطان که در هیئت غولی به نام هوم بابا^۸ در آمده و در جنگلی سحرآمیز به سر

می‌برد، پیروز می‌شوند و در مبارزه‌ای دیگر، نره گاو خشمگین آسمان را از پای در می‌آورند. انکیدو می‌میرد و گیلگمش به دنبال روح او بیابانهای خشک و لم یزرع را در نور دیده، به کوهی برفراز جهان اسفل پای می‌نهد و به دنیای مردگان می‌رسد. سفر او همچون سفر داگلاس فریبانکس^{۱۱} در فیلم دزد بغداد اسرارآمیز، مساورای طبیعی و سرشار از تهور و دلاوری است. در این داستان نیز قهرمان به درون کوه فرو می‌رود، در هوا به پرواز در می‌آید، از جنگل سحرآمیز پوشیده از درختان انسان مانند عبور می‌کند، از دریای جهان اموات در می‌گذرد و برای یافتن معمای زندگی به اعماق آن فرو می‌رود. گیلگمش نخستین قهرمانی است که از زمان و مکان و مرگ در می‌گذرد و پیکارها و حوادث مساورای طبیعییش تا به امروز الهامبخش تصورات سحرآمیز و مافوق طبیعی بوده است.

...از دیگر اساطیری که الهامبخش آفرینندگان داستانهای تخیلی بوده، افسانهٔ ایکاروس^{۱۱} قهرمان یونانی است. وی ناگزیر از ترک زادگاه خویش کرت بود، پدرش دادالوس^{۱۲} (هنرمند و مخترع افسانه‌ای یونان) با نیروی ابتکار خویش، برای فرار او بالهایی می‌سازد و بارها به او گوشزد می‌کند به خورشید نزدیک نشود، چرا که بالهایش تاب مقاومت ندارند. اما ایکاروس نصیحت پدر را نشنیده می‌گیرد و سوار بر بالهای ساختهٔ دست بشر، آنقدر به خورشید نزدیک می‌شود که بالهایش می‌سوزد و به دریای آژین^{۱۳} فرو می‌افتد. ایکاروس و پرومته، نیاکان واقعی کنت فرانکنشتاین^{۱۴} به شمار می‌آیند، چرا که وی نیز همچون دانشمندی تعقل‌گرا تحقیقات خویش را تا پای جان پی می‌گیرد. در واقع مری شلی^{۱۵} نیز که رمان اولیهٔ فرانکنشتاین به قلم اوست، پرومته



ایکاروس و پرومته، نیاکان واقعی فرانکنشتاین به شمار می‌آیند. در واقع مری شلی نیز که رمان اولیهٔ فرانکنشتاین به قلم اوست، «پرومته عصر جدید» را به عنوان نام دوم رمان برگزید.

عصر جدید^{۱۶} را به عنوان نام دوم رمان برگزید. بدین ترتیب، انسان غربی عصر حاضر، اندیشه استفاده از موضوعات علمی در فیلمهای تخیلی را از یونانیان الهام گرفته است، زیرا یونانیان اول بار از موجوداتی عجیب الخلقه سخن به میان آوردند که با اندیشه و ابتکار آدمی خلق گردیده، در سیطره عقل او قرار داشتند. این مخلوقات در واقع آن روی سکه اسطوره‌های باستانی - که مولود طوفانهای وحشتناک و ورطه‌های ترسناک و نیروهای دوزخی و هول‌انگیز بودند - به شمار می‌آیند. حال در عصر ما ژانرها جای موجودات مافوق طبیعی را پر کرده‌اند. بنابه اعتقاد برخی نویسندگان، تمدنهای دیگری - از جمله تمدن مایایی^{۱۷} - نیز به خلق خدایان پرداخته‌اند. بی‌تردید نقش برجسته موجود در «پالنگ»^{۱۸} که باصطلاح فضاورد خوانده می‌شود، الهامبخش سازندگان فیلم ۲۰۰۱، یک ادیسه فضایی^{۱۹} بوده است.

هر چند ممکن است افسانه پیامبر بالدار «کوات ذال کوتل»^{۲۰} را توان نمونه‌ای واقعی از یک مسافر فضایی باستانی برشمرد؛ مجسمه کلاهخود دار «وراکروز»^{۲۱} و مجسمه‌های جزیره ایستر^{۲۲} (جزیره‌ای در کشور شیلی که در آن تعداد زیادی مجسمه عظیم‌الجثه یافت شده است) همچون انسانهایی به نظر می‌رسند که برای سفر به ماه لباس پوشیده‌اند. اخیراً در پی نمایش سریالهای تخیلی، دیده شده تنی چند از نوجوانان مایایی برای اجرای رقص باستانی «رب النوع پرنده»، دهکده‌شان را واقع در «یوکاتان»^{۲۳} ترک گفته و بیرون از دهکده لباسهای پر دار سنتی خود را در آورده، نقاب و شنل «سوپومن» را بر تن کرده‌اند. به تصور آنها کوات ذال کوتل - که از زمان

«گرتس»^{۲۴} سه مرتبه در این سرزمین ظاهر شده - در چهارمین ظهور خویش در کالبد «سوپومن» حلول کرده است. بدین ترتیب می‌بینیم اساطیر این بار در سریالهای تلویزیونی به زندگی خود ادامه می‌دهند.

از آنجا که مکزیکی نزدیکترین کشور دارای تمدن باستانی به هالیوود است، هنر مکزیکی مربوط به دوران قبل از کشف قاره آمریکا (توسط کریستف کلمب)، تأثیر شگرفی بر فیلمهای تخیلی هالیوود داشته است. امروزه بندرت شاهد تجدید حیات مشهورترین نقابهای مرگ مایایی، که به رنگ سبز یشمی بوده‌اند، هستیم؛ اما در عوض ظواهری از تمدنهای اولیه و راکروز زندگی دوباره یافته و داستانهای علمی - تخیلی این عصر را مسخر خویش ساخته‌اند. هنر تمدنهای قدیم - که اغلب نمونه باستانی^{۲۵} نژاد بشر را تجسم می‌بخشند - برای آفرینش فانتزیهای توده پسند دگر باره احیا گردیده‌اند.

پس از سقوط روم، در ادوار تاریک اروپا، مسیحیت درست برخلاف کیشهای بدوی قبایل بربر، مذهب عشق و محبت را ترویج می‌کرد؛ اما مسیحیت نیز مانند دیگر مذاهب جایگزین اعتقادات اقوام بربر نگشت، بلکه خود بر آنها تکیه زد. تبدیل جنبه‌های وحشتزای اعتقادات اقوام «سلتی»^{۲۶} به ترس و هراس از جانوران و شیاطینی که در کتاب آسمانی از آنها ذکر شده بود، شاهدی بر این مدعاست. برای مثال در شعری حماسی همچون «سی‌ثولف»^{۲۷} (نام قهرمان شعری حماسی که گمان می‌رود میان سالهای ۷۵۰ تا ۶۵۰ قبل از میلاد سروده شده است) که از عفریتها و دیوان در آن سخن رفته، رنگ و صبغه‌ای از توبه و رستگاری به شیوه مسیحیت راه یافته است.

ترس از شیاطین، در ساختمان کلیساهای اسقفی قرون وسطی (با آن تصاویر عجیب و هول‌انگیز در زیر جایگاه گروه‌گر یا تصاویر حاشیه دیوارها) نیز تجسم یافته است. در فیلم *گوژپشت نوتردام*^{۲۸}، هوچی گرانی که چارلز لافتون^{۲۹} (گوژپشت) را به مسخره می‌گیرند، عفریتهای پشت‌بام کلیسای نوتردام را در خاطر زنده می‌کنند. این عفریته‌ها که در قالب هفت مجسمه، صورت نمادین گناهان کبیره هفتگانه را به نمایش می‌گذارند همانهایی هستند که در فیلم *اشعه نامرئی*^{۳۰} با اسلحه «رادایوم - ایکس» کارلوف^{۳۱} یک به یک ذوب می‌شوند و در فیلم *تئاتر خون*^{۳۲} نیز موجبات هلاکت منتقدان را به دست وینسنت پرایس^{۳۳} فراهم می‌سازند. از سوی دیگر، در جهان واقع نیز ابزار و آلات شکنجه‌ای که کلیسای قرون وسطی برای عذاب کافران و بیرون راندن شیاطین به کار می‌برد، در ادوار بعد، رعب و وحشت عجیبی در دلها می‌افکند. جهنم و دادگاه تفتیش عقاید، آزمایشگاه شیاطانی روح به شمار می‌آیند.

اساطیر باستانی در هند، چین و ژاپن نیز بذر فیلمهای مافوق طبیعی امروز را کاشته‌اند. سحر و جادو، بخش بنیادین سریالهای بیشمار است که در بمبئی و هنگ کنگ ساخته می‌شوند. بازیگران که به هیئت خدایان در آمده‌اند، با یک خیز از زمین برخاسته و چند صدمتر آنطرفتر فرود می‌آیند. در یک سریال هفتگی تایوانی که در «چاینتون»^{۳۴} سانفرانسیسکو نمایش داده شده است، پنج دختر جنگجو سوار بر پرنده‌ای افسانه‌ای با کمک صفحاتی به نام «شامنس»^{۳۵} - که ذرات الکتریکی از خود ساطع می‌کنند - با جانوران عظیم‌الجثه به پیکار بر می‌خیزند و برگهایی را از هوا فرو می‌فرستند که چشمهای دشمنانشان را کور

می‌کنند. اساطیر هندی و چینی تأثیری عمیق بر فیلمهای شرقی عامه‌پسند داشته‌اند. برای نمونه همسر «سیوا»^{۳۶} چنگال دارد و همواره کاسه‌ای برای نوشیدن خون همراه اوست. در شماری از فیلمهای ژاپنی همچون *کوایدان*^{۳۷}، به نحوی جدی‌تر، اعتقادات مربوط به ارواح - که همچنان اذهان مردم را مشغول داشته است - محل توجه و تعمق قرار می‌گیرد. در فیلمهایی از این دست، تنها شمشیر قویترین سامورایها قدرت و برندگی آن را دارد که بر ترس غلبه کرده و عفریتهای افسانه‌ای را در هم بشکنند.

از دیگر اسطوره‌هایی که چینیان، هندوان و بویژه مصریان را متأثر ساخته، افسانه «تخم حیات» است. بنابر این افسانه، نه تنها جهان و حیات از این تخم خلقت یافته، بلکه شکل جهان نیز تخم مرغی است. این باور بعدها ذهن کیمیاگران را متأثر ساخت، چرا که در نظر آنان سنگ کیمیا - که می‌توانست فلزات را به طلا تبدیل کند و مردگان را به زندگی بازگرداند - نیز به شکل تخم‌مرغ بود. بیهوده نیست که مخلوقات داستانهای علمی - تخیلی نیز گاه از تخم‌زاده می‌شوند. در فیلم *گودزیلا در مقابل شی*^{۳۸} موجودی که بنا به حماسه ژاپنی از اعماق دریا برای مصاف با گودزیلا بیرون آمده به شکل تخم‌مرغی غول‌آساست. شکل کلی هیولا در فیلم *سیاره سرخ رنگ خشمگین*^{۳۹} نیز اینچنین است. شاید بتوان گفت نمادهای رؤیاهای انسان امروز در فیلمهای تخیلی (فانتزی) رخ می‌نمایند.

مرگ در قرون وسطی تصویری آشنا بود. در آن زمان مرگ پدیده‌ای مجرد به شمار نمی‌آمد، بلکه موجودی بود که در را می‌کوبید و قربانی را در می‌ربود. دیگر ملتزمان رکاب او قحطی، طاعون و

ساخته و خود شوالیه که زندگیش سراسر چیزی نیست جز تلاشی بی‌معنی و نافرجام و در آخر می‌بایست در حال رقص مرگ، زندگی را وداع گوید، از جمله شخصیت‌های این فیلم‌اند. این فیلم از قدرت خارق‌العاده‌ای برخوردار است و به خوبی ذهنیت گذشتگان را متجلی می‌سازد.

از مجموعه تصورات قرون وسطی، اسکلت‌های زنده، ماندگارترین آنها به شمار می‌آیند. در تصاویری که این موضوع را زمینه‌کار قرار داده‌اند، اغلب گروه‌هایی از مردگان را می‌بینیم که در بالای گودال اجساد طاعون زدگان، به رقص مشغول‌اند. در عصر ما حتی والت دیسنی نیز یک بار در اوایل کار، رقص اسکلت‌ها را در شب عید اولیا^{۲۱} در قالب نقاشی متحرک به تصویر در آورد؛ اما هاری هاسن^{۲۲} بود که اسکلت‌های خطرناک را از اعماق افسانه «دندانهای اژدها»^{۲۳} بیرون کشید و به

جنگ بودند که همراه با مرگ «چهار سوار سرنوشت»^{۲۴} را تشکیل می‌دادند. فیلم‌های مورنائو، اشتروهایم و حتی اثر والتینو سرشار بود از تصاویر این سواران دهشتناک؛ اما تنها برگمن در اثر خویش تحت عنوان مهر هفتم توانست ذات مرگ و ترس از طاعون را به بهترین صورت ممکن به نمایش در آورد. در این فیلم «شوالیه» با مرگ به بازی شطرنج می‌نشیند و از این طریق به مصاف او می‌رود. او با حيله موفق می‌شود در هنگام قتل عام بی‌گناهان، مرد روستایی و همسر و فرزند خود را از مهلکه برهاند. ساحره‌ای خود فریب که به غلط اعتقاد دارد شیطان روحش را تسخیر کرده است، موجودی شریر و اهریمن صفت، پزشکی قسی‌القلب، مردی درنده‌خو با چهره‌ای شبیه «ساوانا رولا»^{۲۵} که راهبی را مضحکه خویش



آنها زندگی دوباره داد. این اسکلتهای هنگامی که از زمین سر برمی آوردند به جنگجویانی افسانه‌ای بدل می‌شدند. حتی در داستانهای تخیلی فضایی نیز، اسکلتهای عاملی کارآمد برای ایجاد رعب و وحشت هستند. بنابر افسانه‌های قدیمی، اسکلتهای معمولاً در گنجه‌های کیمیاگران محبوس بودند. چرا که در قرون وسطی چنین ترویج می‌شد که کیمیاگران دانشمندانی دیوانه‌اند. حال آنکه کیمیاگران در واقع پل میان افسانه و علم به شمار می‌آیند.

پاراسلسیوس^{۴۵} (پزشک و فیلسوف سوییسی در قرن شانزدهم) یکی از برجسته‌ترین کیمیاگران، هر چند از داروهای سنتی همچون روغن افعی، شاخ اسب تک شاخ و گردگوشت مرده برای بدتر کردن حال بیماران سود می‌جست؛ هم او بود که رنسانسی در علم جراحی پدید آورد. او برای کشف راز حیات به کالبد شکافی زندگان، بیش از زنده کردن مردگان رغبت نشان می‌داد. پاراسلسیوس مانند سایر کالبد شکافان به ربودن اجساد مردگان علاقه‌ای نداشت، بلکه تحقیق در مورد قطع و پیوند اعضای بدن، طرف علاقه او بود. او در برابر افسانه دکتر فاستوس^{۴۶}، که پی‌جویی دانش را نوعی عقد قرارداد با شیطان می‌پنداشت، قد علم کرد. در نظر پاراسلسیوس، دانشمند سرانجام بر دوزخ و نیروهای اهریمنی چیره می‌شود. او مراسم دور کردن شیاطین را که آفریده ترس و ضمیر ناخودآگاه آدمی بود به کناری نهاد و به سنت یونانی، مبنی بر حاکمیت یافتن بر طبیعت از رهگذر اندیشه خلاق و اختراع، روی آورد. آن‌گاه که ساحران و جادوگران برای زنده کردن مردگان، پنهانی به گورستان می‌رفتند، پاراسلسیوس در تلاش حل معماهای بدن آدمی و

جهان هستی بود. او در نیمه راه علوم تجربی و سحر و جادو قرار داشت. وی را می‌توان به «رابی لوثو»^{۴۷} بزرگ تشبیه کرد که برای نجات مردم با استفاده از کتابهای سحر و جادو «گولم»^{۴۸} را آفرید. افسانه گولم که نشانی است از سنت گذشته غرب، پایه و بنیاد فانتزیهای امروز را نیز نمایان می‌سازد. گولم برگرفته از تصور عامه راجع به هیولایی است که برای نجات مردم سر برآورده؛ اما سرانجام به قتل و کشتار دست می‌یازد. او ساخته دست بشر است؛ اما به همان طریقی خلقت یافته که خدایان بین‌النهرین انسان را آفریده‌اند (یعنی بادمیدن حیات در گل رس). گولم به کمک دستگاه و ماشین به کار نمی‌افتد، بلکه به وسیله ستاره‌ای از یهودا - که در سینه داشت - یعنی با نیروی ایمان به حرکت در می‌آید. مری شلی، فرانکنشتاین را از گولم الهام گرفت. فرانکنشتاین هیولایی است خنثی که خیر و شر او به رفتار انسانها بستگی تام دارد. این موجود، در عین حال، قهرمان اولین شاهکار فیلمهای هیولایی در سینمای آلمان است. کارگردانی پاول وگنر^{۴۹} و نمایش دومین برگردان سینمایی گولم در سال ۱۹۲۰، سبکهای خاصی در زمینه نورپردازی (که از راین هارت گرفته شده بود)، طراحی و روشهای بازیگری کنترل شده - که تأثیری شگرف بر کارلوف و مقلدان وی تا به امروز داشته است - پدید آورد.

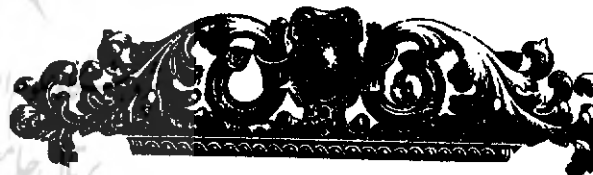
در مقام مقایسه با افسانه‌های دکتر فاستوس و لوثو که به خاطر قدرت، در پی دانش بودند، سنتی شیرانه‌تر در اروپای مرکزی رایج بود که از آن «کینگ دراکولای رومانیایی»^{۵۰} به نام «ولده»^{۵۱} جلاد و کتس مجاری «الیزابت باتوری»^{۵۲} است. این دو شخصیت خونخوار الهامبخش افسانه‌های دراکولا

و خون آشامان ترانسیلوانیا^{۵۳} بودند. دراکولا ولد برای زجرکش کردن قربانیان بی‌شمار خویش آنها را زنده زنده به سیخ می‌کشید. این واقعیت تاریخی در افسانه بدین‌گونه انعکاس یافت که فرو کردن یک میخ بزرگ چوبین در سینه خون آشام - که زنده در تابوت چوبیش آرمیده بود - تنها راه به هلاکت رساندن اوست. کنتس باتوری نیز که در جستجوی جوانی ابدی بود با خون دوشیزگان حمام می‌کرد.

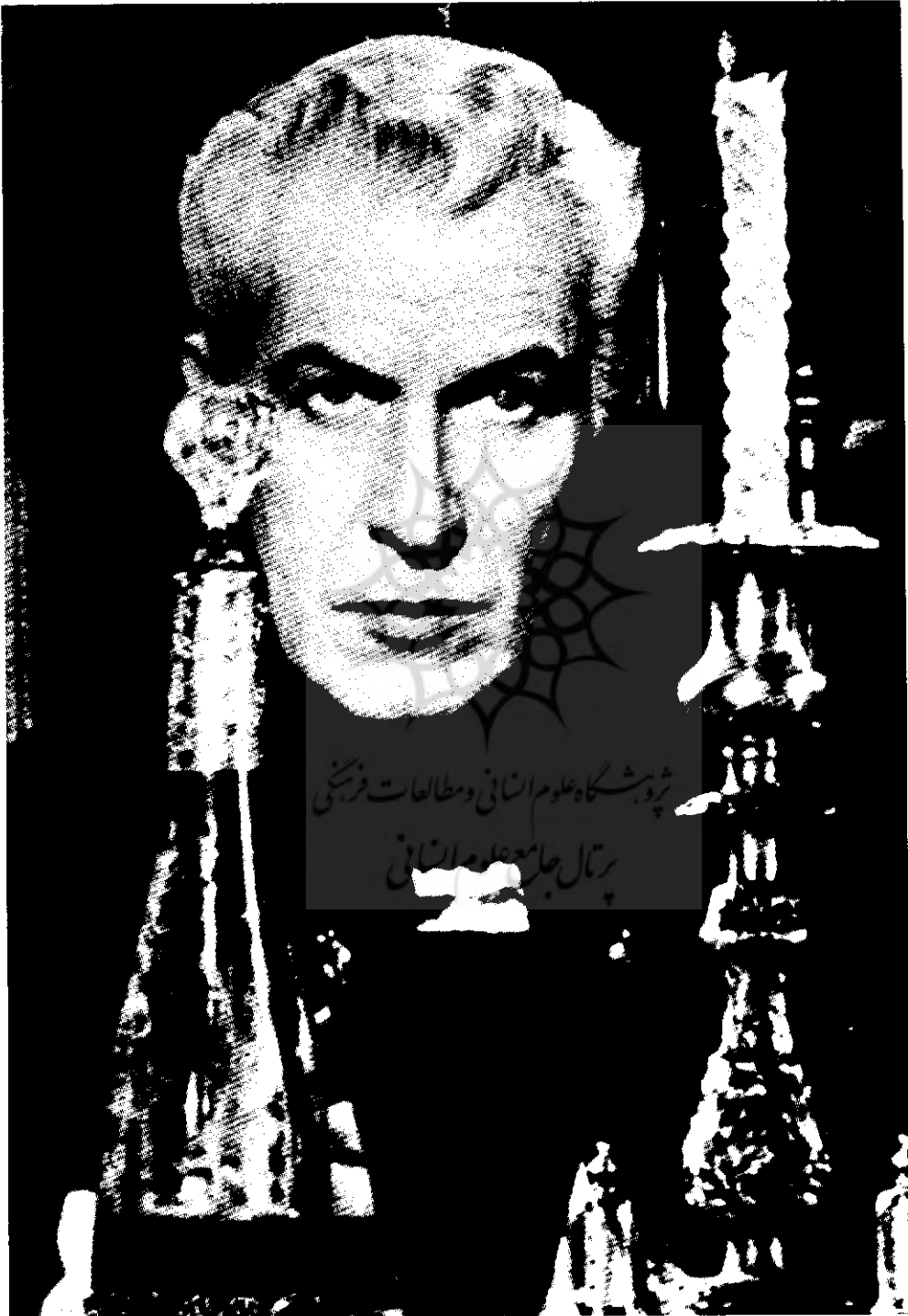
روایت داستان خون آشامان و مردگانی که از قبر بر می‌خیزند، با داستان هیولاهای ساخته دست بشر که مخلوق شهوت دانش‌طلبی آدمی‌اند، همواره در رقابت بوده است. بدین ترتیب تصادفی نیست که نوسفراتو اثر مورناتو - اولین شاهکاری که در مورد خون آشامان بر پرده ظاهر گشت - یک سال پیش از گولم ساخته شد و یک صد و اندی سال پیش در همان هنگام که مری شلی نوشتن فرانکنشتاین را آغاز کرده بود، لرد بایرون، بر روی دریاچه ژنو، شوق نگاشتن رمانی به نام خون آشام را در همراه خود «پولیدوری»^{۵۴} برانگیخت.

... فیلم شیاطین^{۵۵} اثر «کن راسل»^{۵۶} هر چند به لحاظ سبک عجیب و اغراق‌آمیز می‌نماید؛ داستان واقعی «اریابین گراندر»^{۵۷} را روایت می‌کند. او حاکم روحانی «لودن»^{۵۸} بود که به دلیل افترای راهبه‌های شکنجه دیده که شیطان روحشان را تسخیر کرده بود، محکوم شد. شاید بتوان گفت، در پس برخی از شیفتگیهای ما نسبت به ترس، نوعی جنون مذهبی نهفته است.

رئسانس موجب شد آفرینندگان فانتزی موضوع جدیدی به نام عصر اکتشافات را زمینه کار قرار دهند. کشتیهای تجاری و جنگی اروپا،



امروزه ظواهری از تمدنهای اولیه و راکروز زندگی دوباره یافته و داستانهای علمی - تخیلی این عصر را مسخر خویش ساخته‌اند. هنر تمدنهای قدیم برای آفرینش فانتزیهای توده پسند دگر باره احیا گردیده‌اند.



برای تجارت و استعمار، دریاها و اقیانوسهای بیکران را در می‌نوردیدند. نخستین طراحان نقشه، اقیانوسها را مأوای شیاطین و مخلوقات عظیم‌الجثه و حیرت‌انگیز می‌پنداشتند (درست همان‌طور که اخترشناسان اولیه، صورتهای فلکی را مأوای شیاطین و ارواح می‌دانستند). همچنان که نقشه‌های زمین و آسمان تکمیل می‌شد، عقاید و باورهای کهن راجع به شیاطین نیز به سرزمینهای دور دست و آسمانها نسبت داده می‌شد. قصه‌های سیاحان دربارهٔ موجودات عجیب در اقیانوسها و اژدهایان در خشکی، همچنان در اذهان باقی ماند و به قصه‌هایی چون مخلوقی از مرداب سیاه^{۵۹} و داستان ناتمام گوانگی^{۶۰} تبدیل شد. با کشف قاره‌های نامکشوف، امکان یافتن جانوران مافوق طبیعی جدید یا هیولاهای گم‌شدهٔ ماقبل تاریخ، همچنان در دلها زنده ماند.

با شتاب گرفتن روند اختراعات و اکتشافات علمی، اندیشهٔ تسلط بر جهان قوت گرفت. در فلسفهٔ سیاسی، توماس هابز،^{۶۱} برای تدوین نظریهٔ دولت متحد یا لوی‌اتان^{۶۲} - که نام موجودی است افسانه‌ای - از فیزیک نیوتونی بهره جست. انقلاب کشاورزی این باور را در مردمان پدید آورد که جانوران و انسانها را می‌توان به ابعاد دلخواه پرورش داد. این باور در داستان سفرهای گالیور^{۶۳} در قالبی هجوآمیز بیان شده و همین تصور در فتو موتاژها و فیلمهای فانتزی نیز انعکاس یافته؛ اما به طریق اولی این انقلاب صنعتی بود که اندیشه‌های آن زمان را بر تفکر مکانیکی متمرکز ساخت. در پایان قرن هیجدهم آدام اسمیت^{۶۴} نه از انسان اجتماعی، سیاسی یا خداگونه، که از انسان اقتصادی سخن می‌گفت و در

بریتانیا «سودگرایی»^{۶۵} اساسترین نظریهٔ فلسفی محسوب می‌شد. براساس این نظریه تنها آنچه مفید فایده بود، ارزشمند به شمار می‌آمد. در این عصر آسیابه‌های تاریک شیطان^{۶۶} اثر ویلیام بلیک^{۶۷} نه بر اساس ویژگیهای اهریمنی، که از رهگذر سود و فایدهٔ مترتب بر آن، ارزیابی می‌گردید. هر چند بسیاری دست به کار نوشتن فانتزیهای جدید بودند؛ این فانتزیها - بویژه به یمن وجود ماشین بخار که قطار و کشتیها را به حرکت در می‌آورد - جملگی زمینهٔ کار را خیالپردازی در پیرامون حمل و نقل و رؤیاهای مکانیکی قرار می‌دادند.

در برابر این تفکر ابزارگرایانه، جنبش رمانتیک رو به شکوفایی نهاد. رهبری این حرکت را فیلسوف آنارشیزست ویلیام گودوین^{۶۸} - پدر مری شلی - برعهده داشت. افکار انقلابی وی در پیرامون فردیت انسان به «پرسی بیش شلی»^{۶۹} و «لرد بایرون»^{۷۰} الهام بخشید. ویلیام بلیک، «ور-دزورث»^{۷۱} و «کالریج»^{۷۲} نخستین شاعران انقلاب رمانتیک به شمار می‌آیند. بلیک در عین حال همگام با «فوسلی»^{۷۳} نوعی بینش ملهم از مکاشفه را در نقاشیهای خویش منعکس می‌ساخت که در ادوار بعد الهامبخش تصورات رؤیاگونه بود. در همین زمان «لوئیسیس»^{۷۴} راهب و جمعی دیگر دست به کار نوشتن رمانهای گوتیک بودند. زمینهٔ این رمانها اغلب خانه‌های حزن‌انگیز، جنگلهای تاریک، ارواح و اشباح و سرنوشت بود. فضای غم‌زده و هول‌انگیزی که در این آثار به تصویر می‌آمد، بعدها وجه مشخصهٔ فیلمهای مافوق طبیعی گردید که در فیلم خانهٔ تاریک قدیمی^{۷۵} اثر «جمیز ویل»^{۷۶} یا در فیلم تحسین برانگیز بریتانیایی در اعماق شب^{۷۷} تجسم یافته است.

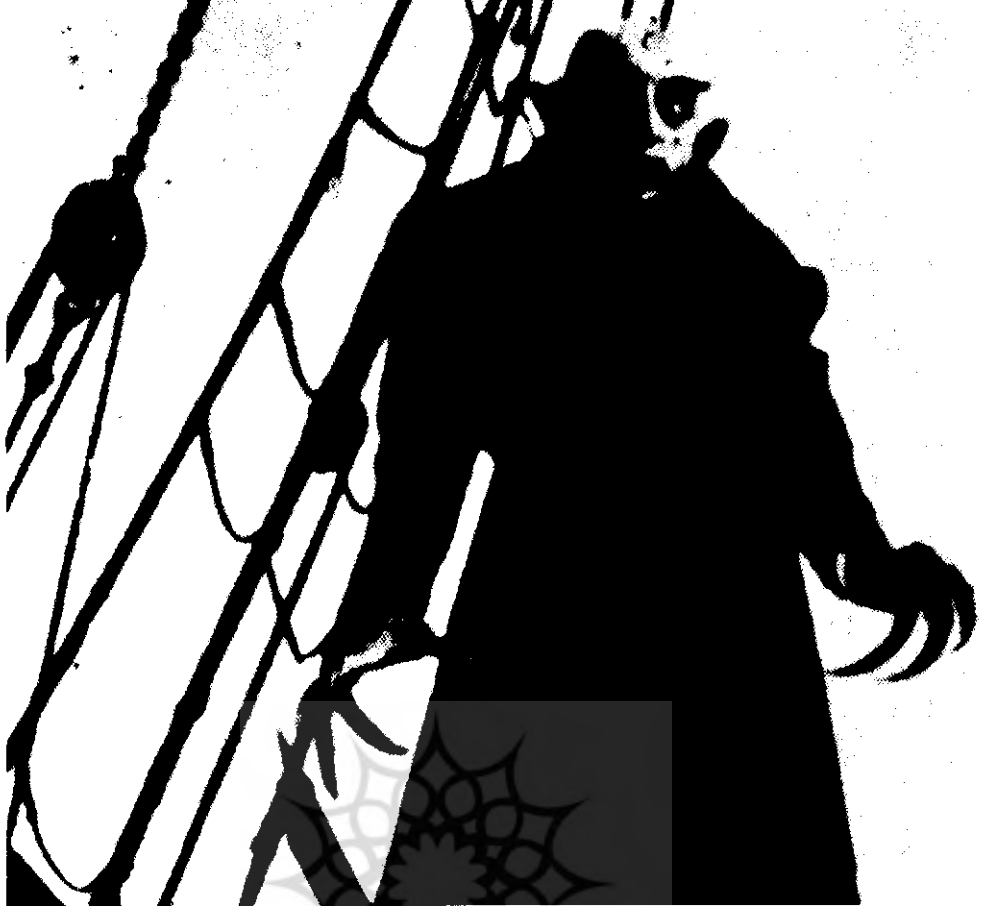
اساطیر باستانی در هند، چین و ژاپن بذر فیلمهای مافوق طبیعی امروز را کاشته‌اند. سحر و جادو بخش بنیادین سریالهای بیشماری است که در بمبئی و هنگ کنگ ساخته می‌شوند.



گردآوردن ارواح بدسیما در یک خرابه دوران گوتیک یا عمارتهای پرت و دور افتاده و نقل داستانهای ترسناک از زبان آنها، تدبیری بود که بعدها به ذهن نویسندگان «جورجیایی» گوتیک راه یافت. پس از شکست نهایی ناپلئون در تسلط بر جهان، فرزندان و پیروان جنبش رمانتیک در جلسه‌ای در «ویلا دیو داتی»^{۷۸} چنین صحنه‌ای را به نمایش در آوردند.

شاید بتوان گفت لرد بایرون و مری شلی به سال ۱۸۱۶ سنگ زیربنای فیلمهای مافوق طبیعی آتی را نهادند. بررسی شلی به همراه مری - دختر گودوین که بعدها با او ازدواج کرد - و معشوقه بایرون، کلر کلر مونت^{۷۹} - دختر دیگر گودوین از همسر اولش - به سوییس رفته و در آنجا باتفاق بایرون یک تابستان را در کنار دریاچه ژنو بسر بردند. بحث و جدلهای رایج آن روزگار موضوع گفتگوهای بی‌پایان آنها بود: آیا ذات و طبیعت انسان پیش از آنکه جامعه آن را دستخوش تغییر سازد، خیر است یا شر؟ آیا ما آزمایشهای الکتریکی می‌توان مردگان را زنده کرد و به معمای حیات پی برد؟

شلی از دوران کودکی با کتابهای قدیمی دربارهٔ کیمیاگری و سحر و جادو سر و کار داشت. او چنان شیفتهٔ مطالعهٔ این نوع کتب بود که انگار آنها را باور کرده بود. از سوی دیگر بایرون سرایندهٔ اشعار مشحون از هرزگی، اشرافزاده‌ای که از رسوایی زنای با محارم احساس غرور می‌کرد و از انقلاب نیز برکنار نبود، چهرهٔ شیطانی رمانتیسیم اروپا محسوب می‌گردید. مری شلی در عین حال که مجذوب افکار شوهر دمدمی مزاج خود بررسی بود، اندیشه‌های دوست او بایرون را - که بی‌تردید بدنامترین انسان زندهٔ آن روزگار بود -



نوسفرانو

همسر هیولا را بر عهده گرفتند. همسر هیولا از وی روی بر تافت و بار دیگر عذاب و هلاکت با آتش را نصیب او ساخت.

فیلم دوم ویل دربارهٔ فرانکنشتاین، تنها برگردان سینمایی است که به تفکر اصیل شلی وفادار مانده است و ابهامات نگرش او را برملا می‌سازد. در پرتو اندیشه‌های شلی می‌توان بسیار از اشتغالات ذهنی مردم عصر او و دوران گذشته را دریافت. به گفته یکی از منتقدان معاصر: «در اینجا با یکی از محصولات مکتب نوین، در قالب عالیترین سبک کاریکاتوری و غلوآمیز روبه‌رو هستیم... هرگز در گذشته داستانی گستاخانه‌تر از این رمان، به مخیلهٔ آدمی راه نیافته بود، لیکن در عین حال همان‌گونه که در مورد اغلب داستانهای تخیلی امروز صدق می‌کند، رنگ و بویی از واقعیت نیز در آن نهفته است، چراکه با تخیلات و سوداهای آن دوران پیوند دارد.»

جالب توجه می‌یافت. مری از اندیشه‌ها و آرای آنان، شخصیت فرانکنشتاین را آفرید. فیلم عروس فرانکنشتاین^{۸۰} (۱۹۳۵) اثر جمیز ویل دومین اثر سینمایی در این زمینه بود. فیلم با گفتگوی مری با شلی و بایرون آغاز می‌شود. آن دو در این گفتگو، مری را به خاطر نگارش داستانی در پیرامون شیاطین و موجودات پلید سرزنش می‌کنند. او در پاسخ می‌گوید: «هدف من آموزش درسی اخلاقی بود، می‌خواستم از مکافاتنی سخن بگویم که در انتظار انسانهای فناپذیری است که جسارت رقابت با خدا را به دل راه می‌دهند.» کتاب را در آتش می‌افکنند و فیلم آغاز می‌گردد.

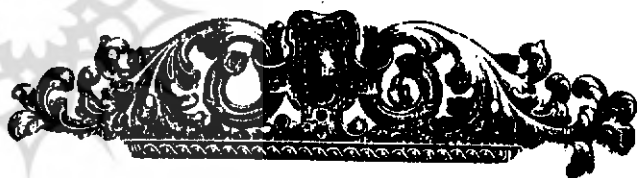
در ابتدا ویل قصد داشت ایفای نقش همسر کنت فرانکنشتاین و همسر هیولا را - که توسط فرانکنشتاین برای او خلق شده بود - به یک بازیگر واگذار نماید. اما سرانجام والرئ هابسون^{۸۱} نقش الیزابت فرانکنشتاین و «الزا لنچستر»^{۸۲} نقش

بدین ترتیب، شلی با در هم آمیختن بسیاری از باورها و وسوسه‌هایی که از ماقبل تاریخ با آدمی بوده‌اند و متجسم ساختن آنها در قالب کنت فرانکنشتاین - دانشمند فاستینی - و مخلوق همراه او - که آمده بود تا نام او را ابدی کند - به تألیف داستان فرانکنشتاین همت گماشت. در همان زمان لرد بایرون - یکی از الهام دهندگان شلی - خلق داستانی در پیرامون خون آشامان را آغاز کرد (و «پولیدوری» آن را به پایان رساند). قهرمان داستان که از خون قربانیانش تغذیه می‌کرد، لرد روتون^{۸۲} نام داشت. این شخصیت همان قدر انگلیسی و معصوم به نظر می‌رسید که «باسیل رات بون»^{۸۳}.

بسیاری از رمانها و پس از آن فیلمهایی که امروزه بخش اعظم آثار تخیلی عامه‌پسند را تشکیل می‌دهند، از اثر لرد بایرون نشئت گرفته‌اند. بدین ترتیب در سال ۱۸۱۶، در کنار دریاچه ژنو، خمیر مایه هیولاها، دانشمندان و عشق ویرانگرانه به دانش در قالب شخصیتها و تمثیلهایی به یکدیگر پیوند خورد که هم اکنون نیز ذهن ما را به خود مشغول داشته است.

پاورقیها

- 1 - David Annan
- 2 - Trois - Frères
- 3 - witch - doctors
- 4 - Cretan Minotaur
- 5 - The Island of Doctor Moreau
- 6 - H.G. Wells
- 7 - Gilgamesh
- 8 - Enkidu
- 9 - Humbaba
- 10 - Douglas Fairbanks
- 11 - Icarus
- 12 - Daedalus



مرگ در قرون وسطی
 موجودی بود که در را می‌کوبید
 و قربانی را در می‌ربود. دیگر
 ملتزمان رکاب او قحطی، طاعون
 و جنگ بودند که همراه با مرگ
 «چهار سوار سرنوشت» را
 تشکیل می‌دادند. برگمن در فیلم
 «مهر هفتم» ذات مرگ و ترس از
 طاعون را به بهترین صورت
 ممکن به نمایش در آورد.

- 52 - Elizabeth Bathory
 53 - Transylvania
 54 - Polidore
 55 - The Devils
 56 - Ken Russell
 57 - Urbain Grandier
 58 - Loudun
 59 - The Creature from the Black Lagoon
 60 - Gwangi
 61 - Thomas Hobbes
 62 - Leviathan
 63 - Gulliver's Travels
 64 - Adam Smith
 65 - Utilitarianism
 66 - dark Satanic mills
 67 - William Blake
 68 - William Godwin
 69 - Percy Bysche Shelley
 70 - Lord Byron
 71 - Wordsworth
 72 - Coleridge
 73 - Fuseli
 74 - Lewis
 75 - The Old Dark House
 76 - James Whale
 77 - Dead of Night
 78 - Villa diodati
 79 - Claire Clairmont
 80 - The Bride of Frankenstein
 81 - Valerie Hobson
 82 - Elsa Lanchester
 83 - Ruthven
 84 - Basil Rathbone
- 13 - Aegean
 14 - Frankenstein
 15 - Mary shelley
 16 - The Modern Prometheus
 17 - Mayan
 18 - Palenque
 19 - 2001: A Space Odyssey این فیلم در ایران به نام واز Odyssey شناخته شده است.
 20 - Quetzalcoatl
 21 - Veracruz
 22 - Easter
 23 - Yucatan
 24 - Cortes
 25 - archetypes
 26 - Celtic
 27 - Beowulf
 28 - the roof of Notre Dame
 29 - Charles Laughton
 30 - The Invisible Ray
 31 - Karioff
 32 - Theatre of Blood
 33 - Vincent Price
 34 - Chinatown
 35 - Shamans
 36 - Siva
 37 - Kwaidan
 38 - Godzilla versus The Thing
 39 - The Angry Red Planet
 40 - The Four Horsemen of the Apocalypse
 41 - Savanarola
 42 - Halloween Night
 43 - Harryhausen
 44 - Dragon's Teeth
 45 - Paracelsus
 46 - Doctor Faustus
 47 - Rabbi Loew
 48 - Golem
 49 - Paul Wegener
 50 - Rumanian King Dracula
 51 - Vlad
- آخرین روز ماه اکتبر که توسط بچه‌ها با مراسم ویژه‌ای جشن گرفته می‌شود.